

# حقوق بشر و گفتگوی تمدن‌ها<sup>۱</sup>

جک دانلی<sup>۲</sup>

ترجمه: رضا دهقانی

در جدیدترین مباحثات پیرامون تمدن‌ها-اعم از این که آنها به عنوان پدیده‌هایی در حال برخورد،<sup>۳</sup> همگرا<sup>۴</sup> و یا متضاد<sup>۵</sup> نگریده شوند- تأکید بر روی تمایزات به ویژه تمایز با غرب بوده است. این مقاله با تأکید بر روی تشابهات، این بحث را مطرح می‌کند که برجسته‌ترین حقیقت در مورد حقوق بشر در جهان معاصر، اتفاق نظر گسترده‌ای است که بر روی هنجارهای بنیادین حقوق بشر در بین همه تمدن‌ها وجود دارد.

با وجود این که تمدن‌های مختلف در بسیاری از آداب و رسوم با یکدیگر متفاوت هستند، اما گستره و اهمیت این تمایزات، نه یک موضوع نظری، بلکه یک مسأله تجربی<sup>۶</sup> (مبتنی بر تجربه) می‌باشد. در این نوشتار، این استدلال مطرح خواهد شد که در جهان معاصر، اختلافات

۱. این مقاله از سایت زیر گرفته شده است:

<http://www.du.edu/jdonnell/papers/dialogue.pdf>

۲. جک دانلی دارای مدرک دکترای علوم سیاسی از دانشگاه کالیفرنیا در سال ۱۹۸۲ است وی اکنون استاد مطالعات بین‌المللی دانشگاه دنور (Denver) می‌باشد.

Jdonnell@du.edu

3. Clashing

4. Converging

5. Conversing

6. Empirical

در مورد حقوق بشر، بیش از آن که مربوط به هنجارهای بنیادین آن باشد، در ارتباط با مسائل و موضوعات جزئی است. در مورد برداشت سیاسی از مفهوم عدالت (نه برداشت اخلاقی یا مذهبی آن)، یک اجماع متداخل<sup>۱</sup> (نه یک اتفاق نظر کامل) وجود دارد، که در اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۹۴۸ جلوه گر شده است.

بدون تردید، اختلافات حادی در درون و همچنین بین تمدن‌ها در مورد تعداد کمی از مقررات حقوق بشر بین‌المللی وجود دارد. به علاوه اختلافات اصولی در تفاسیر حقوق بشر بین‌المللی و شیوه‌های اجرای آن وجود دارد. اما این اختلافات، غالباً اختلافات درجه دو و دارای اهمیت موردی هستند. از یک منظر بین‌المللی، بین فرهنگی و بین تمدنی وسیع، اجماع متداخل و هم‌پوشاننده در مورد اعلامیه جهانی حقوق بشر، حقیقتی مهم‌تر و برجسته‌تر می‌باشد.

### ۱. گفت‌وگوی تمدن‌ها

سطح تحلیل ما چیست؟ منظور ما از اصطلاح "تمدن‌ها" چه می‌باشد؟ تمدن‌ها چگونه با فرهنگ‌ها، مذاهب و مناطق جغرافیایی دارای تشابه و تمایز می‌باشند؟ تمدن‌ها چگونه به دولت‌ها و جوامع ربط داده شده‌اند؟ چه کسی به نمایندگی از یک تمدن سخن می‌گوید؟ چگونه می‌توانیم در مورد ادعاهای متفاوتی که راجع به ماهیت تمدن‌ها وجود دارند، قضاوت کنیم؟ در مورد این سوالات، پاسخ‌های صریح و پذیرفته شده‌ای وجود ندارد.<sup>(۱)</sup> با این وجود، ما می‌توانیم در مورد چگونگی استفاده از اصطلاحاتی که هم ردیف "اصطلاح تمدن"، هستند، صریح و مطمئن باشیم. به نظر من، "فرهنگ و تمدن" به ارزش‌های مشترک و پایداری اشاره دارند، که همراه با یک شیوه مخصوص زندگی (اجتماعی و مادی) و عمدتاً در یک فضای جغرافیایی محدود، پیشرفت می‌کنند. من تمدن‌ها را به عنوان بخشی از فرهنگ‌ها در نظر می‌گیریم. تقریباً همه جوامع با قدمت طولانی، یک فرهنگ دارند. تمدن در مفهومی که من مورد استفاده قرار خواهم داد، به فرهنگ‌های بالنسبه پراکنده و کلانی اشاره دارد. که در سطح بالایی انباشت<sup>۲</sup> شده‌اند. بنابراین من

۱. مفهوم اجماع متداخل (Overlapping Consensus) در بخش پنجم این مقاله مورد بحث قرار گرفته است.

2. Aggregation

از فرهنگ فراسوی، اما تمدن غربی سخن خواهم گفت. اگرچه بدون شک سایر تعاریف نیز قابل دفاع خواهد بود، اما من این تعریف را -که واضح‌تر و عمومی‌تر از سایر تعاریف جایگزین نیست- بدون هیچ توجیه و دفاعی، انتخاب می‌کنم.

بنابراین روشن شد که برای من تمایزات درون تمدنی، حداقل به اهمیت و برجستگی اختلافاتی هستند که ممکن است در بین تمدن‌ها وجود داشته باشد. تمدن غربی را به عنوان یکی از مهم‌ترین شرکت‌کنندگان در عرصه گفت‌وگوی تمدن‌ها در نظر بگیرید. از منظر سیاسی، غرب به طور سنتی در آتن، اسپارت و رم - هم جمهوری و هم امپراطوری - فرانسه در دوره‌های لوئی چهارم، فرانسیس اول، لوئی چهاردهم، روبسپیر، ناپلئون، لوئی ناپلئون، جمهوری سوم، جنبه خلق، بتن و دوگل؛ آلمان در زمان‌های امپراطور فردریک سوم، فردریک ویلیام کبیر، فیصر ویلهلم دوم، آدولف هیتلر، ویلی برانت و هلموت کهل؛ انگلستان در عصر هنری هشتم، الیزابت اول، اولیور کرامول، جورج سوم، گلدستون، دیسرایلی، لیود جرج، چمبر لین، چرچیل، تاجرو شاهزاده دایانا، امریکا در دوره‌های واشنگتن، جفرسون، جکسون، لیسکلن، گرانت، ویلسون، روزولت‌ها (تئودور روزولت و فرانکلین روزولت)، جانسون، خانواده کندی و بوش پدر و پسر - نیازی به ذکر نیکسون، کارتر، ریگان و کلینتون نیست - متجسم می‌شود. "سنت غربی" شامل کالیگولا<sup>۱</sup> و مارکوس اورلیوس<sup>۲</sup>، فرانسیس اسیسی<sup>۳</sup> و تورگمادا<sup>۴</sup>، لنوپولد دوم بلژیک<sup>۵</sup> و آلبرت شویتزر<sup>۶</sup>، عیسای نازارس<sup>۷</sup> و قتل عام‌ها<sup>۸</sup> و باتفاوتی ناچیز هر چیزی در این بین می‌شود.

بنابراین در توصیف کردن و همچنین مقایسه تمدن‌ها، ما باید دقت کنیم که بعضی

1. Westenrtradition
2. Caligula
3. Marcus Aurelius
4. Francis of Assisi
5. Torquemada
6. LeopoldII of Belgium
7. Albert Schweitzer
8. Jesus of Nazareth
9. Holocaust

عبارات ویژه را مورد استفاده قرار ندهیم، اگرچه ممکن است که به طور کلی ارائه شوند. حتی هنگامی که ما در مورد ارزش‌های اساسی و اصلی نیز صحبت می‌کنیم. این امر صدق می‌کند به عنوان مثال، می‌توان گفت که مسیحیت و سکولاریسم - به‌رغم مفهوم ضمنی متفاوت آنها - به یک اندازه برای تمدن معاصر غرب اهمیت دارند. تعادل بین نیروها، ارزش‌ها و جهت‌گیری‌های مذهبی و سکولار و در غرب، به نحو شگفت‌انگیزی با تغییر زمان، مکان و موضوع در نوسان بوده است. هنگامی که ما در مورد اعمال خاصی صحبت می‌کنیم، اختلافات در درون تمدن‌ها می‌توانند بسیار گیج‌کننده باشند.

تمدن به مفهومی که من مد نظر دارم، باید به دقت از دین و سیاست، تمیز داده شود به‌رغم این که هر سه این مفاهیم، دارای روابط پیچیده و اجتناب‌ناپذیری هستند. ایالات متحده یک دولت و یک هویت سیاسی است، نه یک تمدن. اسلام یک دین - یا آنطور که خیلی‌ها معتقدند یک شیوه جامع و صحیح زندگی - است، نه یک تمدن. اگر اصرار کنیم که یک تمدن اسلامی وجود دارد - که بر مکه تمرکز یافته و از مغرب تا ایندوس را شامل می‌شود - این تمدن نه تنها شامل همه مسلمانان نمی‌شود، حتی تعدادی از کشورهای که دارای اکثریت مسلمان هستند را نیز در بر نمی‌گیرد. جهان گسترده‌تر و وسیع‌تر مسلمانان که از داکار تا جاکارتا امتداد دارد، ممکن است یک واحد سیاسی بین‌المللی با منافع و اهمیت فزاینده باشد، اما یک تمدن نیست.

این نکته بسیار حائز اهمیت است که چه شواهدی را بر این ادعا که تمدن X، به نظر Y معتقد است، ارائه دهیم. ما نمی‌توانیم بر متون معتبر و رسمی تکیه کنیم. قرآن و انجیل هر یک در شکل تمدن اسلامی و غربی نقش مهمی بازی کرده‌اند. هر چند تمدن‌ها به طرز پیچیده‌ای نهادینه شده‌اند و متداوماً شیوه‌های زندگی را تکامل می‌بخشند، اما حتی زمانی که از فحوای متون پایه فاصله بگیرند و به سادگی نتوان آنها را از طریق تجزیه و تحلیل متون درک کرد، اما در این صورت نیز باید در قالب این متون، توضیح داده شوند.

حاکمیت‌های سیاسی نیز به عنوان یک منبع روشن (اما غیر قابل پیش‌بینی) برای نظرات و کارکردهای یک تمدن، دارای اهمیت زیادی هستند. فراتر از تفاوت میان مردم، جوامع و دولت‌های آنها، حتی ممکن است آداب و رسوم قدیمی دولت‌های پیشرو هر تمدن، به طرز

چشم‌گیر با ارزش‌ها و هنجارهای تمدنی که خود بخشی از آن هستند، متفاوت باشد. به عنوان مثال امریکا در بسیاری از شیوه‌ها، در رهیافت این کشور در قبال حقوق اجتماعی و اقتصادی یک کشور غربی نامتعارف می‌باشد. یک خواننده دقیق و باهوش متوجه خواهد شد که من بیش از آنچه که در مورد چیستی تمدن‌ها گفته باشم، در این مورد صحبت کرده‌ام که تمدن‌ها چه نیستند. این بدان علت است که من اکثراً ترجیح می‌دهم که اصطلاح تمدن و هر آنچه که این اصطلاح بر آن دلالت دارد را کنار بگذارم، همانطور که بسیاری از مردم شناسان معاصر از ایده وجود فرهنگ دست کشیده‌اند (یا آن را به عنوان مجموعه‌ای از مکان‌های رقابت می‌نگرند، نه یک پدیده واقعی).

فراتر از مسائل علمی که به دنبال هر تعریف دقیق عقلانی<sup>۱</sup> از تمدن (یا فرهنگ) به وجود می‌آید، یک دلیل سیاسی برای محتاط بودن من در استفاده از این اصطلاح وجود دارد. اغلب یک نخبه کوچک، این حق را برای خود قائل است تا به نمایندگی از فرهنگ و تمدن خود سخن بگوید و غالباً فرهنگ یا تمدنی که این نخبه خواهان آن است، باید بر کسانی که ظاهراً حاملان این فرهنگ هستند، تحمیل شود. به عنوان مثال سوهارتو و اطرافیان‌ش را در اندونزی در نظر بگیرید. آنها معتقد بودند که برداشت آنها از فرهنگ و تمدن این کشور، بهترین برداشت موجود در کشور می‌باشد. چنین ادعاهایی حتی در مواقعی که برای سرپوش گذاشتن بر سیاست سرکوب در داخل مورد استفاده قرار نمی‌گرفت، باز هم مطرح می‌شد و مورد حمایت قرار می‌گرفت. اگر این اصطلاح از لحاظ علمی واضح و روشن شده بود، چنین موضوعات سیاسی احتمالاً بهای سنگین تری داشت. با وجود مشکلات تقریباً لاینحل در تعریف تمدن‌ها و مشخص کردن مفهوم و واقعیت آنها، من فکر می‌کنم، در انتخاب اصطلاحات از سوی ما، خطر سوء استفاده سیاسی از آنها، بایستی بسیار بالا محاسبه شود.

گرچه، این نکته ما را با یک مشکل روبرو می‌کند. بسیاری از افراد خوش‌بین به طور منظم به تشابهات و اختلافات بین تمدن‌ها اشاره می‌کنند. اختلافات غیر قابل انکاری میان توکیو، مصر، نیویورک و تمدن‌هایی که آنها، آن را نمایندگی می‌کنند، وجود دارد. ما چگونه باید این اختلاف‌ها

را- که من واقعی بودن آنها را پذیرفته‌ام- توضیح دهیم.

من معتقدم که ما باید از وسوسه‌های ناشی از تفسیر و توضیح غیرمنطقی، بنیادگرایی نادرست و دسته‌بندی‌های افراطی که از طریق مراجعه به فرهنگ‌ها و تمدن‌ها تقویت می‌شود، اجتناب کنیم. آیا ما واقعاً هنگامی که از ژاپن به عنوان "آسیایی" صحبت می‌کنیم، تحت تأثیر دل‌بستگی یا نفوذ آن قرار داریم؟ به نظر من، زمانی که ما به موضوعات حقوق بشری می‌پردازیم، چنین مطلبی صدق نمی‌کند.

به اظهارات معمولی که معتقدند جوامع آسیایی اشتراکی و اجماعی هستند و جوامع غربی فرد محور و رقابتی، توجه کنید. این ادعا به طور دقیق، می‌خواهد چه نکته‌ای را در یک کشور آسیایی یا غربی توضیح بدهد یا مورد اشاره قرار دهد؟ سیاست در آلمان و نروژ، قطعاً در مقایسه با تایلند بیشتر بر اجماع و اتفاق نظر استوار است. دولت رفاهی آلمان گرچه به شیوه خودش عمل می‌کند، اما به میزان زیادی، همچون سنتی‌ترین کارمندان ژاپنی توأم با محدودیت و همچنین مسؤلیت پذیر است. این چنین مثال‌هایی که ادعای اختلافات تمدنی را به چالش می‌کشند، بسیار افزایش یافته‌اند.

اما در پاراگراف بعدی که من بر روی ادبیات، هنر و مذهب تمرکز کرده‌ام، احتمال دارد که پاسخ‌ها متفاوت باشد- بسته به این که یک شخص چگونه مثال‌های خود را انتخاب کند، اختلافات بین تمدنی (یا درون تمدنی) ممکن است برجسته شوند و یا مکتوم شده و پنهان بمانند. حتی اگر ما قادر به نادیده گرفتن بعضی مسائل باشیم، هیچ راه میانه و بی‌طرفی برای انتخاب مثال‌ها وجود ندارد.

بنابراین من، نکته‌ای را که در صفحه اول مقاله گفتم یادآوری می‌کنم: هرگونه که ما تمدن‌ها را تعریف کنیم و یا آنها را مورد اندازه‌گیری قرار دهیم، اختلافاتی که بین آنها وجود دارد، شامل مسائل تجربی خواهد بود، نه مسائل نظری. بنابراین تمدن‌ها باید به عنوان موضوعات خاص مورد توجه قرار گیرند، نه به عنوان موضوعات انتزاعی. به طور کلی، مقایسه تمدن‌ها با یکدیگر، معمولاً کاری بیهوده و ناامید کننده می‌باشد.

اما اگر ما به جای آن بپرسیم که تمدن‌های A، B و C، مسأله X را چگونه مورد بررسی قرار

می‌دهند، امکان دارد که به پیشرفت‌هایی دست یابیم. در این حالت شیوه تطبیقی در درون تمدن‌ها و همچنین بین آنها به کار برده شده است. قبل از آن که یک ادعای ظاهر فریب را در مورد عقاید و کارکرد یک تمدن خاص مطرح کنیم، باید به حوزه و پراکندگی پاسخ‌ها در درون هر تمدن توجه کنیم. تنها در این صورت است که ما می‌توانیم یک مقایسه بین تمدن‌ها یا در عرض تمدن‌ها را آغاز کنیم.

در یک متن مختصر شبیه این مقاله، هیچ کدام از این کارهای تطبیقی برای موضوعی به گستردگی حقوق بشر ممکن نمی‌باشد. به جای آن، من یک سری ادعاهای روشن و تغییرپذیر در مورد عقاید و کارکردهای چهار تمدن معاصر را بیان خواهم کرد. ادعای اصلی من که تعداد محدودی اختلاف اساسی در بین تمدن‌ها، وجود دارد به راحتی به وسیله چندین نمونه از اختلافات اساسی رد شده است.

این اظهارات باعث می‌شود که لزومی برای مقاومت در برابر نظریات طرفدار وجود اختلاف وجود نداشته باشد. کسانی که اصرار دارند که اختلافات وجود دارند، باید ملزم شوند که دلایل خود را ارائه دهند. علت اهمیت این امر این است که تعداد محدودی از دلایل می‌تواند به طور قاطع این ادعا را به اثبات برساند که اختلافات وجود دارد. برای دست‌یابی به اهداف این مقاله، من تمدن‌های غربی، آسیایی، اسلامی و آفریقایی - بدون هیچ بحثی در مورد تمدن‌های دیگر که ممکن است وجود داشته باشند - را مطرح می‌کنم. توجه من این است که در طول چند دهه گذشته، اکثر کسانی که معتقد به وجود اختلافات اساسی بین تمدن‌ها در مورد حقوق بشر بوده‌اند، تنها به بخشی کوچکی از این تمدن‌ها اشاره کرده‌اند، نه همه آنها.

در مورد حقوق بشر نیز باید حرکتی مشابه صورت دهیم. من این بحث را مطرح می‌کنم که اعلامیه جهانی حقوق بشر، نشان از وضعیت پذیرفته شده و قابل اجرای مقررات حقوق بشر بین‌المللی دارد. حقوق تصریح شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر، در ماده اول آن خلاصه شده است. من این نکته را مورد بحث قرار خواهم داد که اختلافات میان تمدن‌های آسیایی، اسلامی، آفریقایی و غربی بسیار کم و محدود می‌باشد، همانطور که این تمدن‌ها در جهان معاصر، با رعایت این حقوق به حیات خود ادامه داده‌اند.

## ۲. جهان شمولی<sup>۱</sup> اعلامیه جهانی حقوق بشر

اعلامیه جهانی حقوق بشر در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ با ۴۸ رأی مثبت و ۸ رأی ممتنع به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید. تهیه کنندگان اصلی پیش نویس اعلامیه، افرادی از کشور کانادا (جان هامفری)، فرانسه (ران کاسین) و همینطور نماینده امریکادر کمیسیون حقوق بشر، النور روزولت بودند. آنها در روند شکل گیری اعلامیه، در سازمان ملل، نقش هدایت کننده ای را ایفا کردند. در نوشتن طرح مقدماتی، چارلز مالیک (لبنان)، پی سی چانگ (چین)، هرنان سانتاکروز (شیلی) و الکسی پاولف (روسیه) نقش مهمی ایفا کردند.<sup>(۲)</sup> ۲۰ کشور امریکای لاتین و ۱۳ کشور غیر غربی به اعلامیه رأی مثبت دادند. این کشورها عبارت بودند از: افغانستان، برمه، چین، مصر، اتیوپی، هند، ایران، عراق، پاکستان، فیلیپین، سوریه و ترکیه. به عبارت دیگر دولت های غربی که شامل اروپا، امریکا، کانادا، استرالیا و نیوزیلند می شوند، تنها تشکیل دهنده یک سوم رأی به اعلامیه بودند. دولت های مسلمان نیز نصف میزان رأی کشورهای غربی به اعلامیه را فراهم آوردند.<sup>(۳)</sup> اشلید سامنوی<sup>۲</sup> در توصیف شرایط سال ۱۹۴۸، هنگام مطرح شدن بحث در سازمان ملل می گوید: اعلامیه یک احساس رضایت بخش همه جانبه را موجب شد. واکنش بعضی از کشورها چنین بود: مهم ترین سند قرن (اکوادور)، یک نقطه عطف جهانی در کوشش بلندمدت برای احقاق حقوق بشر (فرانسه)، مرحله ای تعیین کننده در فرآیند اتحاد یک جهان پاره پاره (هائیتی)، یک تحول دوران ساز (پاکستان) و توجهی برای موجودیت سازمان ملل (فیلیپین).<sup>(۴)</sup>

در سال ۱۹۴۸، در برخورد با اعلامیه جهانی حقوق بشر، هیچ شکافی بین شمال و جنوب وجود نداشت. کشورهایی که بعدها جهان سوم نامیده شدند، به همان میزان کشورهای غربی، نسبت به اعلامیه مشتاق و علاقه مند بودند. در واقع، تنها اختلافی که وجود داشت اختلاف درون غرب بود، جایی که کشورهای بلوک شرق به علت این که خواهان تأکید بیشتری بر حقوق اقتصادی و اجتماعی بودند، به اعلامیه رأی ممتنع دادند.

1. Universality
2. Ashlid Samnoy



به علاوه، مهم‌تر از آن، در نیم قرن پس از تصویب، اعلامیه جهانی، تقریباً از طرف دولت‌ها و همچنین جنبش‌های پیشروی مخالف سیاسی در همه مناطق جهان، مورد تأیید قرار گرفت. شش معاهده اصلی حقوق بشر، به طور متوسط دارای ۱۵۰ عضو می‌باشند که در همه مناطق و تمدن‌های جهان پراکنده‌اند.<sup>(۵)</sup> هم دولت‌ها و هم مخالفانشان نسبت به چند دهه قبل، توجهشان به حقوق بشر افزایش یافته است. به ندرت، یک بیانیه رسمی در مورد حقوق بشر وجود دارد، که در آن اشاره‌ای به اعلامیه جهانی حقوق بشر نشده باشد. جنبش‌های سیاسی مخالف در همه مناطق جهان، حداقل به اندازه حکومتی که با آن مبارزه می‌کنند، به اعلامیه جهانی متوسل می‌شوند.

البته، مسأله مهم این است که این اجماع بین‌المللی، چقدر دارای عمق و نفوذ است. حتی اگر این اجماع، بسیار ظریف و شکننده باشد، باز هم بسیار مهم است. البته این را هم باید در نظر داشت که در هر جایی، بدون توجه به اعلامیه، اعمالی صورت می‌گیرد. با این وجود، من از این مرحله هم پارافراتر می‌گذارم و می‌گویم که به رغم همه مباحث در مورد اختلاف بین تمدن‌ها، اجماع در زمینه حقوق بشر به طرز شگفت‌انگیزی عمیق است. من به طور حرفه‌ای در حدود ۲۰ سال در مورد مباحثات نسبی‌گرایان در زمینه حقوق بشر تحقیق کرده‌ام. من با مطرح کردن یک سؤال ساده اما غافلگیرکننده به آنها واکنش نشان می‌دهم. به ادعای شما، کدام حقوق در اعلامیه جهانی، از سوی تمدن شما پذیرفته نیست و آن را رد می‌کند؟ تجربه من نشان داده است به ندرت پیشنهادی برای حذف حتی یک ماده ارائه می‌شود. من هرگز با کسی برخورد نکردم که به من بگوید که در یک موضوع مشخص، کشورهای آفریقایی، آسیایی، مسلمان، امریکای لاتین و حتی غرب، خواهان حذف چهار ماده از اعلامیه جهانی باشند. به صورتی کم و بیش اتفاقی، فهرستی از حقوق اعلامیه جهانی را مورد توجه قرار می‌دهیم: هیچ تمدن معاصر از شکنجه حمایت نمی‌کند، تبعیض نژادی را توجیه نمی‌کند و از انکار آزادی وجدان دفاع نمی‌کند. هیچ تمدنی وجود ندارد که معتقد باشد مردم مستحق داشتن امنیت اجتماعی نیستند و در آن آموزش ابتدایی نه به عنوان یک حق بلکه به عنوان یک کالای تجملی نگریسته شود. همین‌طور همه تمدن‌ها معتقد به تأمین غذا و دارو برای شهروندان نیازمند هستند. من امکان وجود تفاوت بین تمدن‌ها را در تعداد کمی

از حقوق ذکر شده در اعلامیه جهانی می‌پذیریم. بعضی از این اختلافات را من در ادامه خواهم آورد. من با رضایت خاطر می‌پذیرم که اختلاف نظرهای مهمی در مورد جزئیات تدوین آن حقوق وجود دارد.

اما من هرگز با بحث در مورد این که تمدن‌های معاصر از حذف اصولی در حقوق ذکر شده در اعلامیه جهانی حمایت می‌کنند، مواجه نشده‌ام. تدوین اعلامیه جهانی به صورتی بسیار کلی و انتزاعی اختلاف نظرهای بالقوه مهمی را که در رابطه با تعاریف و محدودیت‌های ضمنی آن وجود دارد می‌پوشاند.

ماده ۵ را در نظر بگیرید: هیچ کس را نمی‌توان تحت شکنجه، مجازات یا رفتاری قرار داد که ظالمانه و برخلاف انسانیت، شئون بشری و موهن باشد. اختلاف نظر شدید بر سر تعریف بعضی اصطلاحات از قبیل "ظالمانه"<sup>۱</sup> بروز می‌کند. آیا مجازات اعدام ظالمانه، غیرانسانی و موهن است؟ بیشتر دولت‌های اروپایی به این امر معتقدند، اما آمریکا چنین اعتقادی ندارد. در قسمت بعدی، من بحث خواهم کرد که این چنین مسائلی بر سر تعریف واژه‌ها، مشکلات کمتری از آنچه یک نفر در ابتدا ممکن است تصور نماید، ایجاد خواهد کرد. محدودیت‌های ضمنی در مورد حقوق، یک چالش بالقوه و حتی جدی در مباحثه‌های جهان‌گرایان ایجاد می‌کند. بیشتر حقوق ذکر شده در اعلامیه جهانی در قالب اصطلاحات مطلق و صریح تدوین شده است. به عنوان مثال ماده ۱۹ چنین شروع می‌شود: هر کس حق آزادی و عقیده بیان دارد. این بدان معنی نیست که یک نفر می‌تواند در یک تئاتر شلوغ، فریاد سرکند. همه حقوق دارای محدودیت می‌باشند.<sup>(۱)</sup> اما اگر محدودیت‌ها به طوری اساسی بین تمدن‌ها متفاوت باشد، اختلافاتی که در اعمال حقوق بشری پیش می‌آید، ممکن است که قابل ملاحظه باشد.

برای تأیید بحث جهان‌گرایان، باید نشان داد که اجماع ظریفی که در مورد تدوین انتزاعی اعلامیه جهانی وجود دارد، در تدوین ریزتر و دقیق‌تر این حقوق نیز نفوذ خواهد کرد. آیا در تعاریف این اصطلاحات، بین تمدن‌ها اختلافات اساسی وجود دارد؟ آیا تمدن‌ها در میزان محدودیت‌هایی که در اجرای حقوق اعمال می‌کنند، تفاوت‌های عمده‌ای دارند؟ اگر این

1. Cruel

تمایزات، تمایزاتی عمده و اصولی هستند، چقدر با اهمیت و قابل ملاحظه هستند؟

### ۳. مفاهیم<sup>۱</sup>، تفاسیر<sup>۲</sup> و اجرا کردن‌ها<sup>۳</sup>(۷)

اعلامیه جهانی حقوق بشر، حقوق را در سطح مفهومی، در یک بیانیه عمومی و انتزاعی و به صورت یک ارزش جهت دهنده تدوین کرده است. ماده ۲۳ اشعار می‌دارد: "هرکس حق دارد کار کند، کار خود را آزادانه انتخاب نماید، شرایط منصفانه و رضایت بخشی برای کار خواستار باشد و در مقابل بیکاری مورد حمایت قرار گیرد." من مدعی هستم، تنها در این سطح کلی، یک اجماع در مورد حقوق ذکر شده در اعلامیه جهانی وجود دارد. اما همانطور که در ادامه خواهیم دید، اجماع در این سطح، به خاطر اهمیت تجربی و نظری قابل توجه آن است.

مشکلات در تعریف اصطلاحات، در آنچه من "سطح تفسیر" می‌نامم، بروز می‌کند. به عنوان مثال، چه چیزی حمایت کافی در برابر بیکاری به حساب می‌آید؟ آیا این به معنی یک شغل تضمین شده است؟ یا پرداخت خسارت به کسانی است که بیکارند؟ من معتقدم هر دو اینها، تفاسیری قابل قبول از مفهوم "حمایت در برابر بیکاری" هستند. بنابراین اختلافاتی از این دست، کاملاً قابل دفاع است.

من می‌خواهم سه نکته را در مورد تفاسیر ذکر کنم: اول این که، مفهوم، گستره تفاسیر قابل قبول را محدود می‌کند. دوم این که، تفاوت در تفاسیر، در درون تمدن‌ها قابل ملاحظه است. اختلافات مهمی در تعریف تعداد زیادی از حقوق، میان جوامع مختلف غربی وجود دارد، به عنوان مثال مجازات اعدام و همینطور شکل دولت رفاهی، ژاپن و ویتنام به‌رغم این که هر دو، از شرق آسیا هستند، در مورد تعداد زیادی از حقوق، تفاسیر مختلفی دارند.

سوم این که، این اختلافات در درون تمدن‌ها به نحو شگفت‌انگیزی، قابل قبول بودن بسیاری از دلایل مبنی بر اختلافات اصولی میان تمدن‌ها را کاهش می‌دهد. احتمالاً در بین دو

1. Concepts
2. Interpretations
3. Implementation

منطقه، تفاسیر مختلف تر خواهند بود، تا درون یک منطقه من معتمد این اختلافات بین تمدنی، بیش از آن که اصولی باشند، جزئی و کم اهمیت هستند. اصطلاح "ظالمانه" به ویژه هنگامی که ما از گستره وسیع تاریخی، آن را مورد بررسی قرار دهیم. تاحدی یک اصطلاح انعطاف پذیر است. اما در جهان معاصر، اجماعی در مورد دایره محدود تفاسیر قابل قبول وجود دارد.

سومین سطح، چیزی است که من آن را "اجرا" می نامم. همانطور که مفاهیم نیاز به تفسیر شدن دارند، تفاسیر نیازمند اجرا در چارچوب اعمال سیاسی و حقوقی می باشند. برای مثال، میزان پرداخت خسارت بیکاری، باید چقدر باشد؟ چه مدت باید پرداخت شود؟ و در چه شرایط و موقعیت هایی باید پرداخت گردد؟

با وجود این که مقررات حقوق بشر بین الملل، به دولت ها اختیار قابل ملاحظه ای داده است تا حقوق راهرطور که مناسب می بینند، به اجرا بگذارند، اما اختلافات در اجرای حقوق، در مرحله اولیه در سطح دولت ها بروز می یابد.

من بر سه سطح ذکر شده در بالا، برای اجتناب از یک اشتباه رایج تأکید می کنم. بحث جهان شمولی، تنها در سطح مفهومی وجود دارد، یا حداکثر بحث جهان شمولی، تنها بحث اخلاقی و تجربی قابل دفاع در این سطح است. اعلامیه جهانی تأکید می کند که همه دولت ها در یک دسته تعهدات مهم اما محدود با یکدیگر سهیم شوند. عین عبارت چنین است: "شرایط مشترک پیشرفت برای همه انسان ها و همه ملل". گرچه هنگامی که حقوق به مرحله اجرا می رسند، در هر کشور تغییرات معقولی را می پذیرند.

این امر به ویژه در اجرای بعضی از مسائل که اخیراً سرباز کرده است، حساس و حیاتی است. به عنوان مثال، پورنوگرافی (هرزه نگاری)، همجنس بازی و تنبیهات بدنی، در سطح مفهومی مورد توجه قرار نگرفته اند. بحث ها در مورد پورنوگرافی به عنوان محدودیتی بر آزادی بیان مطرح می شود. همچنین همجنس بازی، به عنوان یک موضوع تبعیض در ماده ۲ ممنوع نشده است. دولت ها آزادند تا مفهوم منطقی "عدم تبعیض" را به روابط و رفتارهای جنسی مشابه گسترش دهند. اما چنین اشاعه مفهوم، در اعلامیه تکلیف نشده است و حتی به طور ضمنی به آن اشاره نیز نشده است.

#### ۴. حقوق بشر، دولت‌ها و بازارها<sup>۱</sup>

من در مورد نبود تفاوت‌های سیستماتیک بین تمدن‌ها در زمینه حقوق مشخص شده در سطح مفهوم در اعلامیه جهانی، ادعاهای ابطال‌پذیری مطرح نموده‌ام. بسیاری از ناظران این ادعاها را غیرقابل پذیرش می‌دانند. بحث من زمانی استحکام بیشتری می‌یابد که بتوانم عدم وجود تفاوت‌ها را نشان بدهم.

من در این مورد بحث خواهم کرد که ایده و رویه حقوق بشر ریشه در دو پایه مرتبط تاریخی و مفهومی مدرنیته دارد: رشد بازارهای مدرن و دولت‌های مدرن و رشد ادعاهای سیاسی مبتنی بر برابری و تساهل.<sup>(۸)</sup> من این دو مقوله را به صورت توصیفی و نسبتاً بدون جدل، منبع و ساختار هنجارهای حقوق بشر معاصر تلقی می‌کنم.

اگر بخواهم این نیمه هزاره را در چند پاراگراف خلاصه کنم باید بگویم که، در دوران مدرن بازارهای (سرمایه‌داری) قدرتمندتر و دولت‌های (متمرکز، دارای حاکمیت و بوروکراتیک) به تدریج، ابتدا در اروپا و سپس در سراسر جهان رسوخ یافتند. در این روند، جوامع سنتی<sup>۲</sup> با فرآیندهای بسیار آسیب‌زا، ویران شدند و یا به شدت دچار تحول گردیدند. به ویژه "رسوم سنتی" الزامات سیاسی و اقتصادی مشترک از بین رفتند، اما (حداقل در ابتدا) معادل‌های کارکردی جایگزین آنها نشدند. این فروپاشی‌ها مشکلاتی را پدید آورد که حقوق بشر برای حل آنها "طراحی شد": تعداد روبه رشد خانواده‌های (نسبتاً) جدا و افراد باقی‌مانده در مقابله با موج روبه رشد تهدیدات سیاسی و اقتصادی به منافع و اعتبار آنها، مشکل پدید آمده از مدرنیته بود.

دولت خودکامه در اروپا - که به طور روزافزونی از محدودیت‌های الزامات فنودالی، اقتدار مستقل مذهبی و سنت‌ها رها شد - راه حل خود را ارائه داد: یک جامعه مجدداً همگرا شده که پیرامون سلسله مراتب پادشاهی جدید سازماندهی می‌شد و توسط یک دین دولتی توجیه می‌شد. اما طبقه مرفه تازه شکل گرفته که ذینفع اصلی و اولیه دولت‌ها و بازارهای مدرن به شمار می‌رفت، ادعاهای متقابلی برای تجسم جامعه‌ای بازتر و تکثرگراتر ارائه داد. در اواخر قرن

1. Markets

2. Traditional

هفدهم، چنین ادعاهایی به طور فزاینده‌ای به عنوان موضوع حقوق طبیعی شکل گرفته بود. تقریباً به طور همزمان، جنبش اصلاح<sup>۱</sup> و وحدت مسیحی را به گونه‌ای تکان دهنده خدشه‌دار کرد. هرچند که در اواسط قرن هفدهم، دولت‌ها بتدریج هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی نزاع‌های مذهبی را متوقف نمودند. با وجود آن که برابری کامل مذهبی دور از دسترسی بود - تنها با توجه به آن که ادعاهای طبقه مرفه در مورد رفتار "برابر" از ابتدا دور از برابری سیاسی حتی برای خودشان بود، نیازی به پرداختن به مسائل دیگر نخواهد بود - تساهل مذهبی به تدریج هم در کشورهای کاتولیک و هم در کشورهای پروتستان، تبدیل به هنجار شد.<sup>(۹)</sup> اگر به این فرآیند، احتمالات فزاینده‌ی تحرک فیزیکی و اجتماعی را که با این تغییرات مذهبی، اقتصادی و اجتماعی همراه شد و آنها را تقویت کرد. را نیز بیفزائیم، طرفی را در اختیار خواهیم داشت که در آن رویه‌ها و ایده‌های حقوق بشر معاصر شکل گرفتند.

گروه‌های حاکم با امتیازات بسیار، باسبیل فزاینده تقاضاها از سوی تعداد زیاد گروه‌های خلع ید شده روبرو شدند. - ابتدا برای رهایی از نقایص سیاسی و اجتماعی و سپس برای ورود (به حاکمیت) بر اساس برابری - طبقات مرفه و مالکان ادعا کردند که داشتن اصل و نسب پائین نباید نقص سیاسی تلقی شود و درخواست مخالفان مذهبی (مسیحی) این بود که آنها را که برای پرستش خدا به شیوه خودشان رها شده‌اند، در مباحث سیاسی قرن هفدهم وارد شدند. بدین گونه که این موضوع را مطرح کردند که همه انسان‌ها از حقوق طبیعی برخوردارند. اولین نمونه مهمی که من از انگلستان در دست دارم، در خلال جنگ‌های داخلی دهه ۱۶۴۰ بود. آنها بیان تئوریک و تأثیرگذار را در "معاهدات دوم حکومت"<sup>۲</sup> جان لاک دریافت کردند، که همزمان با "انقلاب شکوهمند"<sup>۳</sup> ۱۶۸۸ منتشر شد. با انقلاب‌های امریکا و فرانسه، حقوق طبیعی یا حقوق انسان نسبتاً اعتبار گسترده‌ای یافت.

زمانی که به حقوق طبیعی به خوبی پرداخته می‌شد - همزمان حکومت‌ها به طور

1. Reform
2. Second Treatise of Government
3. Glorious Revolution

فزاینده‌ای وجود حقوق طبیعی ویژه‌ای را برای برخی گروه‌ها از مردم، مورد شناسایی قرار دادند- تأکید مباحثات، به تدریج به سوی مسأله طبیعت این حقوق (به ویژه مسأله حقوق اجتماعی و اقتصادی در مقایسه با حق مالکیت بیشتر مورد توجه قرار گرفت) و گروه‌هایی (همچون ناراضیان مذهبی، کارگران، زنان و اقلیت‌های نژادی) که می‌توانستند به‌طور مشروعی خواهان آن باشند، قرار گرفت و همراه با ادعاهای مردمان تحت استعمار و مسائلی پس از جنگ جهانی دوم که موضوع پاسخ‌دهی به ژنوساید را مطرح کرد، حقوق بشر نه تنها در سیاست و در سطح ملی، بلکه در سطح بین‌المللی به عنوان خواسته‌ای مشروع جلوه نمود.

خواسته احترام و برخورداری از حقوق بشر که توسط این گروه‌ها توسعه یافت- در کنار اقلیت‌های "تازه به رسمیت شناخته شده" امروزی همچون افراد معلول و سالخورده- ممکن است اشکال بسیاری به خود بگیرد و از جمله این که به سمت کتاب مقدس، اخلاق، عدالت، حقوق طبیعی، رفاه اجتماعی و قدرت ملی سوق یابد. در عمل اغلب گروه‌های خلع ید شده، گرایش بسیار قدرتمندی به سمت این زمینه‌ها داشتند. اما خواست حقوق برابر و لاینفک انسانی یا طبیعی روزبه روز، اولویت بیشتری می‌یافت.<sup>(۱۱)</sup> در دهه‌های اخیر، هژمونی خواست‌های حقوقی به حدی قدرت یافته است که انتقاداتی در زمینه "استبداد" یا "امپریالیسم" حقوق مطرح می‌شود.<sup>(۱۱)</sup>

جوامع مدرن به ویژه طی دو قرن اخیر، پیرامون دولت‌هایی سازماندهی شده‌اند که برای شهروندان، کالاها، خدمات و فرصت‌های مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را به عنوان خواست حقوق بشری تضمین کرده باشند.

بسیاری از مباحثات داخلی سیاسی در جوامع مدرن، روی این موضوع متمرکز یافته است که چه کسانی، مستحق چه حقوقی هستند. حتی در روابط بین‌الملل معاصر، جاذبه برابری سیاسی و اجتماعی و استانداردهای حداقل رفتار مؤدبانه همواره مورد توجه است و به عنوان موضوع حقوق بشری مطرح می‌شود.

مطالبی که در پاراگراف‌های قبلی مطرح کردم، برعرب متمرکز بود، زیرا که این روندها، ابتدا در غرب پدیدار شد، اما از طریق آمیزش زور و قدرت با عبرت‌های تاریخی، بازارها و

دولت‌های مدرن در قرون نوزدهم و بیستم، به تدریج بر تمام جهان حاکم شدند. در رویارویی با مشکلات مشترک، مردم سراسر جهان با راه حل مشترک حقوق بشر اقدام به پاسخ نمودند. هر چند من از طبیعت خام این مطالب آگاهم، اما معتقدم که به هر حال، مطالب بالا، پایه ساختاری تجانس ایده‌های مطرح شده در مورد اعلامیه جهانی حقوق بشر را عنوان کرد.

### ۵. اجماع متداخل در مورد حقوق بشر

مباحثات کارکردی یا عادی قسمت پیشین احتمالاً در توضیح چرایی وجود اجماع در مورد اعلامیه جهانی حقوق بشر مفید بوده است. قابل قبول بودن یک دیدگاه جهانی در صورتی تقویت خواهد شد که ما در نظر داشته باشیم که با وجود تفاوت‌های فلسفی که بدون شک در بین تمدن‌ها (و حتی در درون تمدن‌ها) وجود دارد، چگونه چنین اجماعی ممکن است حاصل آید. من بر این باورم که نظر راولس<sup>۱</sup> در مورد اجماع، دیدگاه قابل ملاحظه‌ای را در این زمینه ارائه می‌دهد.

راولس: دکترین‌های مذهبی، فلسفی یا اخلاقی را از "برداشت‌های سیاسی از عدالت" متمایز می‌کند.<sup>(۱۲)</sup> زیرا برداشت‌های سیاسی از عدالت، تنها ساختار سیاسی جامعه را مورد توجه قرار می‌دهد که (تا حد امکان) مستقل بودن دکترین جامع<sup>۲</sup> و ویژه‌ای را تعریف می‌کند. وفاداری به دکترین‌های جامع متفاوت ممکن است به اجماع در مورد برداشت سیاسی از عدالت نائل آید.<sup>(۱۳)</sup> من در این مورد بحث خواهم کرد که نوعی اجماع بین‌المللی در مورد اعلامیه جهانی وجود دارد.<sup>(۱۴)</sup>

ایده اجماع سیاسی<sup>۳</sup> (نه اخلاقی یا مذهبی)، یک پاسخ قابل قبول را برای این سؤال ارائه می‌دهد که چگونه ممکن است یک جامعه باثبات و عادلانه با شهروندان آزاد و برابر با دکترین‌های اخلاقی، فلسفی و مذهبی متعارض و حتی نامتناسب دچار شکاف شود؟<sup>(۱۵)</sup> هر چند که این‌گونه

1. Rawls
2. Comprehensive Doctorines
3. Political Consensus



استدلال در ابتدا برای جوامع داخلی مطرح شد. اما برای جامعه بین‌المللی نیز به کار برده شد. به ویژه آن که جامعه بین‌المللی از لحاظ فرهنگی و سیاسی تکثرگراست.

نظریه‌های اخلاقی و دیگر دکترین‌های جامع (تا حال حاضر) به ندرت در مورد حقوق بشر ارائه شده‌اند. برای مثال، حقوق بشر، به‌رغم اهمیت سیاسی آن، نقش کمی در تاریخ نظریه اخلاقی (غربی) بازی کرده است.<sup>(۱۶)</sup> با این وجود، حقوق بشر را می‌توان از بسیاری از نظریات اخلاقی برداشت نمود. برای مثال می‌توان از حقوق طبیعی این برداشت‌ها را کرد که بایستی ابزارهای سیاسی برای ارتقای خیر (رفاه) بشری به کار برده شوند، یا نهادهای سیاسی برای تربیت شهروندان با فضیلت ایجاد شوند. اهمیت سیاسی فزاینده حقوق بشر طی دهه‌های گذشته منجر به حمایت دکترین‌های جامع بسیاری از ایده حقوق بشر گردیده است - البته تنها در حد برداشت سیاسی از عدالت. برای مثال، مسلمانان با سلاطین سیاسی متفاوت در قسمت‌های مختلف جهان اسلامی در دهه‌های اخیر، دکترین‌های اسلامی حقوق بشر را توسعه داده‌اند که به طور چشمگیری با طبیعت اعلامیه جهانی مشابه است.<sup>(۱۷)</sup>

هرچند که حقوق بشر بین‌المللی، به هیچ دکترین حقوق طبیعی وابسته نیست،<sup>(۱۸)</sup> ولی با همه دکترین‌های جامع سازگار است. خواسته‌هایی چون خواسته‌های مطرح شده در میثاقین عنوان می‌کنند که "این حقوق از شرافت ذاتی شخص انسان نشأت می‌گیرد" یا در اعلامیه ۱۹۹۳ وین که عنوان می‌کند "همه حقوق بشری از شرافت او نشأت می‌گیرند و لایق ذات فرد بشری هستند"، دکترین‌های جامع، احتمالی را به صورت اجمالی تنظیم می‌کنند. ارتباط هرچند ضعیف بین حقوق بشر و دکترین‌های جامع علاوه بر اهمیت فرآیندی آن، موضوعی ماهیتی است. دکترین‌های جامع ویژه‌ای به اجماع دست نیافته‌اند. از همه مهم‌تر، حقوق بشر از آنجا که به طور برابر باید در اختیار همه افراد بشری باشد، به‌طور بنیادین با دکترین‌های جامع غیر مساوات طلب<sup>۱</sup> ناسازگار است.

آیا دکترین‌های جامع غیر مساوات طلب در تمدن‌های اسلامی، غربی، آسیایی و آفریقایی معاصر، دارای قدرت و سلطه هستند؟ "در گذشته، همه این تمدن‌ها بارها تحت تسلط این نظر

بوده‌اند که افرادی که به عنوان غیرخودی‌ها<sup>۱</sup> مورد توجه قرار می‌گرفتند، شایسته حداقل تضمین‌های قابل اعطاء برای "خودی‌ها"<sup>۲</sup> نبودند. به عنوان مثال، برده‌داری باها در هرکدام از این تمدن‌ها توجیه شده است و در بخش اعظمی از تاریخ، نقش‌ها، حقوق و وظایف اجتماعی در این تمدن‌ها براساس شاخص‌های ناعادلانه‌ای چون اصل و تبار، سن و جنسیت تعیین می‌شده است. هر چند که امروزه عدم برابری بنیادین اخلاقی همه افراد انسانی، به ندرت مورد حمایت قرار می‌گیرد و برابری اخلاقی همه افراد بشر، توسط دکترین‌های جامع‌هدایتگر در همه این فرهنگ‌ها تأیید می‌شود.

این تجانس در دکترین جامع برابری، هم در درون و هم در بین تمدن‌ها، بنیاد تجانس و اتفاق نظر در مورد حقوق مندرج در اعلامیه جهانی را فراهم کرده است. در سطح کلی، میزان بالاتری از رویه‌های اجتماعی در مقایسه با حقوق بشر - حقوق برابر و لاینفک همه شهروندان (حتی مخالفان جامعه و دولتشان) - ممکن است پایه اجرای ارزش‌های بنیادین مساوات را از لحاظ سیاسی فراهم آورد. در عمل، تهدیدهای بازارها و دولت‌های مدرن حقوق بشر جهانی را به یک انتخاب بالقوه حائز اهمیت تبدیل کرده است و توانایی چنین حقوقی برای بهبود و یا به عبارت تخصصی‌تر آشنا کردن، بسیاری از این تهدیدها در بسیاری از کشورهای پیشرو جهان، تأمین این اجماع را تسهیل نموده است.

## ۶. اجماع اجباری<sup>۳</sup> یا داوطلبانه؟<sup>۴</sup>

اولویت در جمله پیشین به دولت‌های پیشرو،<sup>۵</sup> حاکی از توضیح بیشترین نکته دارد که تجانس هنجاری اعلامیه جهانی، تا حد زیادی از نفوذ دولت‌های قدرتمند (غربی) ناشی می‌شود. حتی با فرض وجود اجماع در مورد اعلامیه جهانی، این موضوع حائز اهمیت است که آیا اجماع

1. Outsiders
2. Insiders
3. Voluntary
4. Coerced
5. Leading States

اجباری است یا غیر اجباری (اختیاری)؟ بررسی این مسأله راه دیگری برای درک عمق این اجماع جهانی است.

ما نباید اهمیت قدرت برتر جهانی، یعنی امریکا و متحدینش را نادیده بنگاریم. من بر این باورم که کشورهای الگو، بسیار قدرتمندتر از هواداران آنها (که من در سطور بعدی آنها را بی‌لیاقت عنوان کرده‌ام) بوده‌اند. حقوق بشر بر مباحثات سیاسی سایه افکنده است. این امر به خاطر حمایت قدرت‌های مادی سلطه‌گر از این مقوله و مهم‌تر از آن پاسخگوئی به برخی از مهم‌ترین آرمان‌های اجتماعی و سیاسی افراد، خانواده‌ها و گروه‌ها در اغلب کشورهای دنیاست. برخی دولت‌ها ممکن است تحت اجبار اعلامیه جهانی را تأیید نموده باشند، اما رضایت اکثر جوامع و افراد، به صورت اختیاری بوده است.<sup>(۱۹)</sup>

اجماع بین‌المللی در مورد اعلامیه جهانی، به میزان زیادی جاذبه‌های اساسی فرافرهنگی آن را منعکس می‌کند. فروپاشی شوروی و امپراطوری آن و همچنین دوری جستن از رژیم‌های دیکتاتوری در همه مناطق جهان، حمایت چشم‌گیری از این خواسته را فراهم آورده است. مردم در زمان انتخاب، معمولاً (در جهان معاصر)، بدون در نظر گرفتن تمدنشان، حقوق بشر را انتخاب می‌کنند. باید به یاد بیاوریم که این توده مردمان هستند که حاملان تمدن محسوب می‌شوند، آنها بهترین نگاهبانان ارزش‌های تمدینشان هستند.

افراد بسیار کمی در مورد معنای حقوق بشر با مشکل مواجه هستند. در عوض آنها به این ایده کلی که آنها و دیگر شهروندان شایسته رفتار برابر و دارای حق برخورداری از فرصت‌ها، حمایت‌ها، خدمات و کالا‌های اساسی ویژه‌ای هستند، پاسخ می‌دهند. من بر این باورم که اعلامیه جهانی بدون ارتباط با تمدن برآورد اولیه بسیار خوبی از طرح تهیه شده و بعد از بازتاب قابل توجه آن داشته است. یابه عبارت دقیق‌تر در فهرست اعلامیه جهانی، تقریباً هیچ چیزی جانمانده است. هرچند که می‌توان یک معاهده اساسی جهانی برای تأمین فهرست وسیع‌تری را نیز تصور کرد. به دیگر سخن، اعلامیه جهانی برآورد اولیه بسیار خوبی از ماهیت قضیه است.

باید به این مسأله نیز اشاره کنیم که شهروندان عادی اغلب از سیاست‌های حامی حقوق بشر، ناراضی و حتی سرخورده‌اند. این مشکل، به‌ویژه در کشورهایی که سابقه طولانی در

مشارکت سیاسی دمکراتیک ندارند، ممکن است شدت وحدت بیشتری داشته باشد. اما اعتبار مجدد گرایش‌های نژادی و فاشیستی در اروپای غربی معاصر، این نکته را به ما یادآور شد که این مسأله، محدود به تمدن‌ها و جوامع غیر غربی نیست. برابری اساسی افراد بشر در دنیای رویه‌های سیاسی، به طور منظم توسط یک خواسته خودمحور برای ارزیابی امتیازات ویژه یک فرد و همراهان او به چالش کشانده می‌شود. کارکرد سیاست‌های حامی حقوق بشر از این رو، مشکل است و اغلب مایوس کننده به نظر می‌رسد.

باید این مسأله را نیز در نظر آوریم که بخش‌های مهمی در این تمدن‌ها، بعضی و حتی ممکن است بسیاری از حقوق مندرج در اعلامیه جهانی را به چالش بطلبند. به عنوان مثال، براساس بررسی‌های صورت گرفته در امریکا، اکثر امریکایی‌هایی که در آن زمان مورد پرسش قرار گرفته‌اند از اعلامیه حقوق<sup>۱</sup> امریکا حمایت نمی‌کنند. اما حقوق و سیاست در امریکا، تا حد قابل توجهی توسط این حقوق شکل می‌گیرند. اکثر سیاست‌هایی که مورد تصویب قرار نمی‌گیرند، در میان دولت‌هایی که تمدن غربی را تشکیل می‌دهند، اجرا می‌شوند. اما هیچ کدام از این چالش‌ها از قبیل انحراف‌ها و سیاست‌های سوء استفاده کننده از حقوق بشر توسط بسیاری (همه) حکومت‌ها، شواهد آشکاری را برای تفاوت‌های تمدنی اصولی فراهم نکرده است. بلکه برعکس، وقتی ما منافع آنی سیاسی شهروندان و حکومت‌هایشان را نادیده می‌گیرند- و این نادیده گرفتن به نظر من تا حد زیادی ریشه در خواسته تمدنی دارد- ما چیزی نزدیک به اجماع اختیاری در مورد اعلامیه جهانی در اختیار خواهیم داشت. آیا گرایش‌های اساسی سیاسی میان افراد، به طور اصولی در میان تمدن‌ها متفاوت است؟ نظریاتی که پاسخ مثبتی به این می‌دهند، مرا متقاعد نمی‌کند. از این رو بار دیگر سؤال را مطرح می‌کنم: "کدام یک از اصول اعلامیه جهانی را افریقائی‌ها، آسیایی‌ها، مسلمانان و غربی‌ها نادیده می‌گیرند؟" و اگر بخواهیم گامی به جلو برویم، چه افزوده‌هایی در درون یک تمدن واحد، تا این حد دارای اهمیت هستند؟ من فکر می‌کنم که جواب به این سؤالات ممکن است متعدد و بسیار جالب باشد. اما حتی بر این باورم اگر کسی ساختار کلی اعلامیه جهانی را در نظر بگیرد، متوجه خواهد شد که تفاوت‌هایی که ما در مورد

1. Bill of Rights

آن‌ها صحبت می‌کنیم، نسبتاً جزئی هستند.

### ۷. توضیح پایداری مباحث نسبی‌گرا<sup>۱</sup>

اگر عقیده من به حقیقت نزدیک باشد، علت مباحث نسبی‌گرایی فرهنگی مانند بخش مهم و پایدار مباحث بین‌المللی حقوق بشر چیست؟ قابل قبول بودن دیدگاه جهانی با به حساب آوردن این حقیقت به ظاهر پیچیده تقویت خواهد شد. حداقل شش موضوع به ذهن می‌آید که من می‌توانم آنها را با توضیح ارائه دهم:

اولاً، مشابه بودن سطوح تخصصی، یک امر مشترک می‌باشد. در واقع، حتی برای افراد تیزبین نیز مشکل بودن تشخیص نهادهای ویژه مرتبط با تحقق یک حق در کشور یا فرهنگشان، به صورت شگفت‌آوری عادی است. اگر بخواهیم در مورد کشورهایی که شناخت بهتری از آنها داریم، سخن بگوییم، امریکائی‌ها به ظاهر، به صورت غیر معمولی نمی‌توانند بفهمند که چرا اقدامات بسیاری، ضرورتاً با الزامات هنجاری حقوق بشر در سطح جهانی مطابقت ندارد. امریکائی‌ها اغلب کورکورانه ویژگی‌های تجربی و نهادهایشان را تعمیم می‌بخشند و به رویه عمومی جهانی، به عنوان بهترین شیوه شناسائی جهانی حقوق بشر نمی‌نگرند.

مشکلی که به وجود می‌آید، حدت بخشیدن نگاه‌های محدود نگر و ناشیانه غربی‌ها (به خصوص امریکائی‌ها) به سیاست‌ها و رویه‌های جهانی حقوق بشر است. یک نمونه کلاسیک در این مورد، قضیه میشل فی<sup>۲</sup> نوجوان امریکایی است که به صدها هزار دلار دارائی در سنگاپور آسیب رساند. وقتی حکم تنبیه وی در ملأ عام صادر شد، جنجالی در ایالات متحده به پا گردید. بیل کلینتون، رئیس جمهور امریکا، با عصبانیت بسیار اظهار داشت که بسیار نفرت‌انگیز است که کسی راتنبیه کنید- این در حالی بود که در کشور خودش افراد را با صندلی الکتریکی به مرگ محکوم می‌کنند. -اگر واقعاً معنای بین‌المللی گرائی این است- که من سریعاً آن را رد می‌کنم- در این صورت نسبی‌گرائی جذابیت بیشتری کسب می‌کند.

---

1. Relativist Arguments

2. Michael Fay

سومین توضیح هم در مورد اعتبار و شهرت دیدگاه نسبی‌گرا، مربوط به میراث سلطه استعماری است. رهبران و شهروندان افریقائی، آسیایی و مسلمان (و همین‌طور امریکای لاتین) خاطرات زنده‌ای از رنج‌ها و مصائب دوران استعمار و بهره‌برداری‌های استعمار نو دارند. حتی وقتی که اظهارات و اقدامات قدرت‌های بزرگ در قالب اجماع در مورد اعلامیه جهانی درمی‌آید، حساسیت قابل فهمی (و البته نه ضرورتاً قابل توجهی) در مورد فشارهای خارجی مطرح می‌شود. در زمانی که فشارهای بین‌المللی، حوزه اجماع را گسترده‌تر می‌کند، این حساسیت به مراتب بیشتر می‌شود (در این حالت این حساسیت کاملاً قابل توجه است) تفاوت در مسأله بسیار سمبلیک است: تفاوت در سطح اجرا ناشی از تفاوت تعاریف، دارای اهمیت نسبتاً جزئی است. اما سمبل‌گرایی<sup>۱</sup> دارای قدرت فوق‌العاده‌ای است<sup>(۲۰)</sup>. این قدرت، احساساتی است که در مباحثات، بیشتر از خصلت نسبتاً جزئی تفاوت‌های موضوعی مشاهده می‌شود.

نکته چهارم و مرتبط با (البته از لحاظ تحلیلی متمایز از) چنین عکس‌العمل‌های دفاعی، این که مباحث نسبی‌گرایی اغلب در خواسته بیان و تقویت افتخار تمدنی، فرهنگی، منطقه‌ای و ملی ریشه دارند. اتفاقی نیست اگر بگوئیم "ارزش‌های آسیایی" در دهه ۱۹۹۰ به دنبال معجزه اقتصادی آسیایی ارتقاء یافتند.

پنجم این که، با نادیده گرفتن طبیعت تمدن‌ها و جوامع خارجی، حتی در میان رهبرانی که شایستگی توجیه بیشتر را دارند، خواسته تدافعی و قاطعانه برای احترام فراتمدنی مورد تشویق قرار گرفت. ایالات متحده در این زمینه دارای مجموعه عجیبی از رهبران این چنینی است.

مهم‌ترین توضیح برای نفوذ مباحثات نسبی‌گرایی فرهنگی در دیدگاه من، این است که چنین مباحثی توسط نخبگان شرور، به عنوان تلاشی برای منحرف نمودن توجه‌ها به سیاست‌های سرکوب‌گرایانه‌شان به کار برده می‌شود.<sup>(۲۱)</sup> من فکر نمی‌کنم که اتفاقی باشد که اکثر حامیان پیشروی چنین دیدگاه‌هایی در سطح مباحثات بین‌دولتی در ارتباط با رژیم‌های سرکوب‌گر و غیردموکراتیک باشند. اما فقدان فضا برای تعقیب چنین ادعائی، بار دیگر تمایز بین دولت‌ها و تمدن‌ها را برای من تداعی می‌کند و این سؤال را برای خواننده مطرح می‌کند که حداقل

در مورد این احتمال که مباحثات نسبی‌گرائی بیش از آن که تمدنی باشند، سیاسی هستند بیندیشد.

### ۸. گفتگو در مورد تفاوت‌های واقعی

بحثی که در بالا مطرح شد به طور صریح یک جانبه بود. من با نادیده گرفتن تفاوت‌های واقعی، توجه را به مشترکات بین تمدنی جلب نموده‌ام. حتی اگر صحیح گفته باشم که این تفاوت‌ها بسیار محدود و نسبتاً درجه دو محسوب می‌شوند، بسیار مهم خواهد بود که اجماع را با هژمونی اشتباه نگیریم.

حداقل دو حوزه وجود دارد که در آنها گفتگو با تأکید بر تفاوت‌ها می‌تواند روشنگر و خلاق باشد. اولاً، مسیرهای چندگانه‌ای برای کسب اجماع در مورد اعلامیه جهانی حقوق بشر وجود دارد. این که این مسیرها، در میان تمدن‌ها متنوع هستند و همینطور وجود تفاوت‌ها در بنیادها، اهمیت پیگیری ایده‌گفتگوی تمدن‌ها را به خاطر دلایلی از جمله منافع ذاتی تمدن‌ها، اهداف آنها برای فهم عمیق‌تر از یکدیگر و ایجاد دیدگاه‌هایی برای تغییر مسیرها، مورد تأکید قرار می‌دهد.

اگر ما مراجع مشترکی داشته باشیم، همچنانکه به نظر من در مورد اعلامیه جهانی داریم، این مباحثات تا حد زیادی تسهیل می‌یابند. آوردن دلیل برای اصول اولیه، شاید یک تمرین جالب باشد اما برای گفت‌وگو خلاق نیست و باعث افزایش تفاهمات دو جانبه نمی‌شود. از دیدگاه من، استدلال رو به عقب، از آخرین نکته مورد توافق تا اصول متعدد اولیه‌ای که احتمالاً زمینه نتیجه‌گیری را فراهم می‌کنند، برای همه طرف‌های گفتگو بیشتر می‌تواند روشنگر باشد. به عبارت دیگر، حتی بحث در مورد تنوع واقعی، توسط توافق‌نامه‌های پایداری مانند اعلامیه جهانی تسهیل می‌شود.

دوماً، این حقیقت که تفاوت‌ها نسبتاً جزئی هستند و به موضوعات کمی محدود می‌شوند بدین معنا نیست که این تفاوت‌ها، به خصوص در سطح سیاست‌های روزانه مهم نیستند. مسائلی چون شکنجه جسمی و اعدام، محدودیت‌های آزادی مذهبی و جوانب برابری جنسی مسائل حائز اهمیتی هستند که شایسته مباحثات فشرده در درون و در میان تمدن‌ها می‌باشند. اگر چنین

مباحثاتی خلاق باشند، ما نیازمند پیمودن مسیر دشواری در میان احترام به دیگران و احترام به ارزش‌های فردی خود هستیم.

اجازه بدهید به یک موضوعی بپردازیم که کمتر بحث‌برانگیز است - برده‌دازی - و آن را به گونه بحث برانگیز مطرح کنیم. فرض کنید که در عربستان سعودی معاصر، گروهی ایجاد شوند که استدلال کنند از آنجا که برده‌داری در ابتدای اسلام پذیرفته شده بود، باید در عربستان سعودی معاصر نیز بار دیگر، نهاد برده‌داری احیا گردد. من مطمئن هستم که تقریباً همه سعودی‌ها از ملاحظات تحصیل کرده تا شهروندان عادی این دیدگاه را رد می‌کنند. اما با این گونه افراد، چگونه باید رفتار کرد؟

به نظر من گفتگوی یک شیوه مناسب است، البته تا زمانی که آنها برای اعمال برده‌داری تلاش نکنند. من فکر می‌کنم گروه اکثریت که معترض به افراد دارنده این دیدگاه ناپسند هستند، دارای الزاماتی برای بهره‌گیری دقیق از اصول اخلاقی می‌باشند. به هر حال آزادی عقیده و آزادی بیان نیازمند آن است که اکثریت این گونه دیدگاه‌ها را تحمل کند و یا حداقل این که، موانع قانونی برای دارندگان این دیدگاه‌ها تحمیل نکند. با این وجود، در صورت تلاش برای اعمال برده‌داری، نیروی قانونی بایستی به صورت مناسبی برای مقابله و تنبیه این عمل به کار برده شود.

"خارجی‌ها"، برای مثال غربی‌ها، چگونه باید پاسخ دهند؟ بار دیگر محکوم کردن چنین دیدگاه‌هایی مناسب، به نظر می‌رسد هر چند تا زمانی که مشکل در حد ابراز عقیده در عربستان سعودی باشد، نیاز کمتری به چنین محکوم کردن‌هایی وجود دارد. اما فرض کنید یک اقدام غیرقابل باور رخ دهد و برده‌داری در عربستان بار دیگر احیا گردد. به عنوان موضوعی حقوقی تصور کنید که دولت از تعقیب برده‌داران خودداری نماید. (بار دیگر من تکرار می‌کنم که این مورد بسیار نامحتمل است. اما این مورد بسیار دور از فکر، به ما کمک می‌کند که قضیه را بادیدی نسبتاً بی‌طرفانه تحلیل کنیم.)

در اینجا ما، با مشکلی به نام سیستم دولتی روبرو می‌شویم و متوجه این حقیقت می‌شویم که حقوق بشر جهانی به دولت‌ها اختیارات جامعی برای اجرای حقوق بشر بین‌المللی، در درون قلمرو خودشان داده است. پایه حقوقی این اقدام بسیار مشکل‌زا است. ممکن است افرادی دارای



این باور باشند که منع برده‌داری یکی از قواعد آمره<sup>۱</sup> و از اصول اولیه حقوق بین‌الملل و حقوق عرفی (همچنین حقوق مکتوب) است. اما اعمال بین‌المللی هر یک از این ممنوعیت‌ها، خود بسیار بحث‌برانگیز و همراه با جنجال است.

فرض کنید که خارجی‌ها به این نتیجه برسند که فاقد صلاحیت برای مداخله اجبارآمیز هستند. با این وجود، آنها باز هم به اصول اخلاقی خودشان (و همچنین هنجارهای بین‌المللی حقوق بشر) متعهد هستند، تا چنین اقداماتی را به شدیدترین وجه ممکن محکوم کنند. در این صورت دولت‌های خارجی، کاملاً این توجیه را در اختیار دارند که فشارهایی را برای تحرک بخشیدن به عربستان سعودی به منظور توقف برده‌داری، اعمال کنند.<sup>(۲۲)</sup>

این نمونه فرضی این حقیقت را نمایان کرد که برخی اقدامات به سادگی مورد پسند و احترام نیستند - بلکه به طور برعکس، موجبات محکوم شدن را فراهم می‌آورند. اما، علاوه بر آن نشان داد که برخی عقاید هرچند ناپسند، شایسته تحمل هستند - زیرا آزادی عقیده و نظر یک حق بشری شناخته شده در عرصه بین‌المللی است. مادامی که دولتی در چارچوب محدودیت حقوق بشر بین‌المللی عمل کند، دیگران نیز به عنوان موضوعی حقوق بشری، حداقل در حد محدود و از روی ناچاری، اما به هر حال واقعی، به حقوق بشر احترام می‌گذارند.

من رهیافت‌ها را تا حد تفاوت‌های ویژه مرتبط با حقوق بشر جهانی گسترش دادم. در یک سو، تفاوت‌های اجرایی وجود دارند که در بالا مورد بحث قرار گرفت و گفته شد که تغییرها و تنوع‌ها کاملاً قابل توجیه هستند. در اینجا، گفتگو در مورد این تفاوت‌ها، بهترین شیوه برای روشنگری دوجانبه است. در سوی دیگر، مثال برده‌داری را مطرح کردم که در آن تفاوت‌ها کاملاً منع شدند. در اینجا گفتگو به عنوان نوعی سرزنش، عدم پذیرش و تلاش برای تغییر حداقل رفتار و شاید عقاید نگریسته می‌شود.

با شناخت هر چند دیر هنگام و افعیت وجود تفاوت‌ها، من می‌خواهم به مسأله اصلی مطرح شده در این مقاله، یعنی وجود اجماع قابل توجه و بسیار شگفت‌انگیز موجود در مورد اعلامیه جهانی حقوق بشر، نزدیک شوم. خطرناک است که تفاوت‌های موجود میان تمدن‌ها را

---

1. Jus Cogens

تکذیب کنیم. اما نباید این تفاوت‌ها را فراتر از حقیقت آنها تصور کنیم. بدون توجه به حوزه‌های موضوعی دیگر، در مورد حقوق بشر وجود شباهت‌های موجود میان تمدن‌هاست که حائز اهمیت بسیار می‌باشد. با وجود همه تفاوت‌ها، چه در حال حاضر و چه در گذشته، همه تمدن‌های معاصر با واقعیت اعلامیه جهانی حقوق بشر به یکدیگر مرتبط گشته‌اند و به نقل از خود اعلامیه، یک استاندارد مشترک از دست آورده‌ای همه افراد و ملت‌ها- به نظر من باید تمدن‌ها را نیز بیفزائیم- این ارتباط را فراهم آورده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## یادداشت‌ها

۱. (برودل ۱۹۹۵: فصول ۳-۱) یک مقدمه مفید در مورد تعاریف اصلی و مسائل مفهومی فراهم آورده است. برای یک مطالعه مفید در مورد این مسائل در حوزه اسلام و اروپا بنگرید به: (هادسون ۱۹۹۳)، در مورد سال گفتگوی تمدن‌ها بنگرید به:

<http://www.un.org/Dialogue>

برای نمونه‌ای از منابع یونسکو بنگرید به:

<http://unesco.org/dialogue2001/en/culturel.htm>.

۲. گزارش و شرحی مشابه از سایر شخصیت‌های کلیدی در (Morsink 1999: 28-34) , (Samnoy 1990: ch.7) فراهم آمده است.

۳. بلوک شوروی بدین غلب ابتدا رأی ممتنع داد، که به نظر آنها اعلامیه در حوزه‌های حقوق اقتصادی و اجتماعی ناکارآمد بود، رأی ممتنع عربستان نیز به خاطر مخالفت این کشور با بخش‌هایی از مواد ۱۶ و ۱۸ بود. تنها یک کشور - افریقای جنوبی - به طور بنیادی با اعلامیه مخالفت می‌ورزید. (Morsink 1999: 21-28)

۴. (Samnoy 1990: 210).

5. <http://www.unhchr.ch/pdf/report.pdf>

۶. به طور منطقی، حداکثر یک حق مطلق می‌تواند وجود داشته باشد (مگر این که، مابه طریقی ناموجه فرض کنیم که حقوق هرگز با یکدیگر رودرو قرار می‌گیرند).

۷. این بخش، تا حد زیادی براساس بحث‌ها و تفاوت‌های مفهومی که در (دانلی: ۱۹۸۴) بدان پرداخته شده است، برداشت شده است.

۸. در جای دیگر من به طور تفصیلی بحث کرده‌ام که این گونه فهم از حقوق بشر - حقوق برابر و همسان همه افراد در قبال جامعه دولت - در جوامع غیرغربی و جوامع غربی قبل از مدرنیته کاملاً ناشناخته بود. (۱۹۸۲-۱۹۸۵). بحث من در اینجا تنها به ادعائی ضعیف‌تر و کمتر بحث برانگیز نیاز دارد، تا براین موضوع که ایده‌های معاصر حقوق بشر از تمرین تاریخی غرب مدرن سربرآورده‌اند، صحه بگذارد.

۹. مطالب دوبارا گراف بعدی به طور تصادفی اروپائی هستند؛ تا حد قابل قبولی منطق سیاسی و اقتصادی ساختاری،

در ارتباط با اروپا، یک حادثه تاریخی است. نقش کلیدی تفاوت مذهبی در شکل دهی مفاهیم کنونی حاکم بر حقوق بشر، هر چند ممکن است به طور اساسی تری یک روند غربی باشد، اما در توضیح مشکلات ویژه‌ای که بنیادگروانی مذهبی بر حقوق بشر تحمیل کرده نیز مفید می‌باشد (همین امرنگاه و استفالیانی به مذهب را منعکس می‌کند که دیگر به طور مناسبی، خشونت‌های ملی یا بین‌المللی را توضیح نمی‌دهد).

۱۰. استثناء اصلی، مربوط به حقوق مردمان بومی می‌شود که همانگونه که حداقل امروزه اغلب اظهار نظر می‌کنند، روابط دوسویه‌ای با حقوق بشر به‌ویژه حقوق بشر جهانی دارد.

۱۱. برای مثال بنگرید به: (Glendon 1999).

12. (Rawls 1996: xlili-xtlv, 11-15, 174-176; Rawls 1999: 31-32, 172-173).

13. (Rawls 1996: 133-172, 385-396).

۱۴. بحث من اگر چه ممکن است تاحدزیادی همچون مباحث "راولس" باشد، اما در برخی جزئیات با نظرات او متفاوت است.

15. (Rawls 1996: 133).

۱۶. هیچ فیلسوف اخلاقی مهمی قبل از جنگ جهانی دوم از حقوق بشر به عنوان یک اصل اخلاقی یاد نکرده اخیراً آلن گوریث (۱۹۸۲:۱۹۹۶) این قاعده برداشت را ثابت نموده است.

17. XXX.

۱۸. (Rawls 1999: 68) هر چند راولس در این مورد به صراحت به فهرست کوتاه حقوقی مشتمل بر حق زندگی، آزادی، دارائی و برابری رسمی اشاره می‌کند (ص ۶۵)، این بحث به مدلل اعلامیه جهانی به صورت کلی‌تری می‌پردازد. بنگرید به صفحات ۸۱-۷۸.

۱۹. باردیگر به نظر من حجم دلایل متوجه کسانی است که دازنده هستند. دولت‌ها ممکن است در موقعیتی باشند که تحت تأثیر فشارهای خارجی قرار گیرند و از این رو به صورت غیر معمول به سمت تأیید رسمی هنجارهای بین‌المللی کشانده شوند که توسط قدرت‌های پیشرو اتخاذ شده‌اند. (حتی همین امر به نظر من کاملاً صحیح نیست. من مسأله تزویر و دورویی را فراتر از پذیرش هنجارها براساس تأیید ریاکارانه مطالعه کرده‌ام، اما شواهد کمی برای این موضوع دارم، که جوامع هم به گونه‌ای مشابه حجاب شوند.

۲۰. به عنوان یک امریکایی، بار دیگر (با اضطراب قابل توجهی) می‌پذیرم که همه افراد عادی و هم مقامات دولتی در

- امریکا در ظاهر به صورت غیرمعمولی پذیرای حق به جانبی نابجائی هستند که لجوجانه احتمال نگرش خیرخواهانه زنان و مردان به انگیزه‌های اصلی اقدامات آمریکا را رد می‌کند.
۲۱. غربی‌های خوش بین، با حس توسعه یافته میراث استعمار غربی، در زمانی که از انتقاد از مباحثات غیر غربی‌ها دوری می‌جویند، به طور غیرمستقیمی از چنین مباحثاتی حمایت می‌کنند.
۲۲. اتخاذ چنین اقداماتی در سایه منافع امنیتی و اقتصادی رقابتی، در قالب دیدگاه من است.

### منابع

- Braudel, Fernand. 1995. *A History of Civilizations*. New York: Penguin Books.
- Donnelly, Jack. 1980. "Natural Law and Right in Aquinas' Political Thought." *Western Political Quarterly* 33 (December): 520-535.
- Donnelly, Jack. 1982. "Human Rights and Human Dignity: An Analytic Critique of Non-Western Human Rights Conception." *American Political Science Review* 76 (June): 303-316.
- Donnelly, Jack. 1984. "Cultural Relativism and Universal Human Rights." *Human Rights Quarterly* 6 (November): 400-419.
- Franck, Thomas M. 2001. "Are Human Rights Universal?" *Foreign Affairs* 80 (January-February): 191.
- Gewirth, Alan. 1982. *Human Rights: Essays on Justification and Applications*. Chicago: University of Chicago Press.
- Gewirth, Alan. 1996. *The Community of Rights*. Chicago: University of Chicago Press.
- Glendon, Mary Ann. 1991. *Rights Talk: The Impoverishment of Political Discourse*. New York: The Free Press.
- Hodgson, Marshall G.S. 1993. *Rethinking World History: Essays on Europe, Islam, and world*

*History*. Cambridge: Cambridge University Press.

Morsink, Johannes. 1999. *The Universal Declaration of Human Rights: Origins, Drafting, and Intent*. Philadelphia: University of Pennsylvania Press.

Rawls, John. 1996. *Political Liberalism*. New York: Columbia University Press.

Rawls, John. 1999. *The Law of Peoples*. Cambridge: Harvard University Press.

Samnøy, Ashlid. 1990. *Human Rights and International Consensus: The Making of the Universal Declaration of Human Rights, 1945-1948*. Bergen: Department of History, University of Bergen.

